

روشن نگری و موضع گیری فردوسی در "مقابله فرهنگ ایران با فرهنگ اسلامی"

فردوسی از نخستین روشنفکرانی است که در جریانات موضعگیری ایرانیان در مقابله فرهنگ ایران با آنچه بعدها فرهنگ اسلامی نامیده شد بروشنی و وضوح جانب فرهنگ ایران را گرفت و جان و مال خود را بر سر آن گذاشت. او حفظ ارزش های ملی را به رغم مرسوم همه زمانها، بر حفظ دارایی های شخصی ترجیح داد و دار و ندار را بر سر آرمانهایش گذاشت. عمر و تندرستی و خوشیهای ناپایدار را به پای بازگشت سربلندی های پیشین ریخت و برای آیندگان الگوی کشور داری کشید و نسخه سیاستمداری نوشت. چنین روشنفکری را در تمام درازای تاریخ ایران کمتر میشود پیدا کرد که تا این درجه سازنده و مثبت در غم فردای هم میهنان خود زندگی کند؛ و چیزی یا سهمی برای خود در این میانه نخواهد و از جایی یا کسی طلبکار نباشد. در زمان خود چه بسیار دیده ایم روشنفکران مترقی و داد خواهی را که چون بر سر سفره راهشان نداده یا بر جای دلخواهشان، ایشان را ننشاندند؛ سفره و خانه و کاشانه، همه را یکجا سوزانده اند. حکایت دیگ و سر سگ.

این که میگویم "مقابله فرهنگ ایران با فرهنگ اسلامی" البته پیداست که موضع گیری هایی با این رسم و عنوان در ایران آغاز نشده. حوادث بگونه ای در ایران چرخیده که بعدها چنین عنوانی برارنده چنان جریان هایی دانسته شده است. در این چند دقیقه ای که فرصت داده شده سعی میکنم نمونه هایی بدهم و مطلب را کمی بشکافم:^۱

فردوسی کتابش را چنین آغاز میکند
بنام خداوند جان و خرد^۲ کزین برتر اندیشه بر نگذرد

دو سده پس از او اندیشمند دیگری از همان خطه ای که او برخاسته بود، خراسان، نغمه ای دیگر ساز میکند و نشان میدهد که بیم و هراس و پیش بینی فردوسی از آینده تاریکی که در انتظار ایرانیان است بیجا نبوده و او تا چه اندازه درست میاندیشیده است.^۳

عطار الهام بخش جلال الدین بلخی یا ملای روم _ که سرمشق منطق الطیرش "رسالة الطیر" امام محمد غزالی است و نه "رسالة الطیر" ابوعلی سینا سروده خود را چنین آغاز میکند:
آفرین جان آفرین پاک را آنکه جان بخشید و ایمان^۴ خاک را

می بینیم که تفاوت از کجاست تا کجا؟ نگاه هر دو در اینکه آفریدگاری آفریننده جانهاست نگاه یکسانی است اما در فاصله دو سده ایرانیان چنان روزگاری بر سرشان میآید که خرد که خود جوهر و بیانگر تمام آنچه زیست که ما فرهنگ ایران باستان مینامیم اش جای خود را به چیزی میدهد که "ایمان خاک" میگویند اش.

همین مقایسه کوچک نشان دهنده چگونگی پهنا و ژرفای اندیشه فردوسی و کار سترگ و شگرفی ست که او برای ما به انجام رسانیده است. در آن هنگام ایرانیان از بی هوشی ضربه فرهنگی و اجتماعی و نظامی که سده ها پیش خورده بودند داشتند آرام آرام بهوش میآمدند و بیدار میشدند. در آن فضای آگاهی بخش پیوسته رو بتزاید در هر گوشه و کنار مملکت آوای مقاومت و مقابله بر می خاست.

۱ - این نوشته که در جلسه انجمن فردوسی در تاریخ ۱۵ فوریه ۲۰۰۹ به مناسبت روز زایش فردوسی خوانده شده؛ اینک با افزودن پا نویس ها و ویرایش های لازم برای چاپ آماده شده است.

۲ - "خرد" در ادبیات پیش از اسلام ایران معنی گسترده تری از "عقل" داشته است. ما امروز این دو واژه را به جای یکدیگر و با معنی یکسان بکار میبریم. اشکالی هم ندارد. زبان زنده، تغییر پذیر و تحول ناگزیر است. اما این شلختگی را بر فرهنگ نویسان نمیتوان بخشید. بر عهده آنان است که اگر امروز واژه بی داریم که دیگر همان معنی سابق را ندارد؛ معنی یا معانی گذشته را هم گوشزد نمایند. زیرا مهم این است که هنگام مطالعه نوشته های پیشینیان واژه ها را با همان کاربرد آن زمان بشناسیم. یکی دیگر از نمونه های معروف در این زمینه واژه "هنر" است.
برای آشنایی بیشتر با کار برد واژه "خرد" نگاه کنید به:
"در ستیز رستم و سهراب"؛ ایرج طیبی؛ چاپ و نشر دوم، سانفرانسیسکو، کالیفرنیا. ژانویه ۲۰۰۲؛ صفحات ۹۷ تا ۱۰۵

۳ - در نامه رستم فرخزاد به برادر خود.^۳

۴ - "ایمان" یعنی باور داشتن چیزی بی آنکه صاحب آن خود را ملزم به ارایه دلیل و منطق و اثبات آن بداند

روشن نگری و موضع گیری فردوسی در "مقابله فرهنگ ایران با فرهنگ اسلامی"

بخشی از روشن اندیشان و روشن بینان - یا به تعبیر امروز - "روشن فکرهای" سده دوم و سوم جنبش هایی را علیه سروری عرب اینجا و آنجا آغاز می کردند که در سده چهارم به اوج خود رسیده بود اما در اثر مقاومت های "خاک ایمانی" های خردستیز، که لایذ روشنفکرتر هم می بوده اند و با ارمغانی که از دیار بیگانه آمده بود نه تنها مشکلی نداشتند بلکه آنرا هم پذیرفته بودند و تازه آنرا تئوریزه هم میکردند،^۵ سرانجام آزادی خواهان و خردگرایان کار موثری از پیش نبردند و آرام آرام صداهایشان رو بخاموشی نهاد. خرد اندیشی در این دیار رو به ضعف نهاد و عاقبت بدست "ایمان ورزها" به زنجیر کشیده شد.

فقط این صدای فردوسی بود که ماند. او نیز یکی از این همه بود ولی صدایش و پیامش ماند و در سیر تاریخ چه بسا بیشتر و رساتر به گوش جانهای خسته ایرانیان رسید. پر آوازه ترینشان سهروردی و حافظ. زیرا اینان تکلیف خود را بر سر این دو راهی با خویشتن روشن کردند و هرگز گرفتار هویتی دوگانه نشدند. حال آنکه ابومسلم با آنهمه غیرت ایران دوستی و عرب ستیزی در سرآزیری این دوگانگی فرو افتاد و بگفته عبدالحسین زرین کوب نسب نامه اسلامی جعل میکرد تا تبار خود را به عباسیان برساند.^۶ این شد که در برابر این ارمغان نوظهور ما ایرانیان دو پاره شدیم.^۷ نه این که تنها در دو صف جدا. بلکه دوپارگی در جان تک تک ما نشست. به زبان امروز شدید حر شهید. بین خیمه امام حسین و قتلگاه سیاوش سرگردان ماندیم. که تا امروز روز هم مانده ایم.

هزار سال است که مانده ایم آیا زور مولای متقیان بیشتر است یا رستم دستان. در داستان های عامیانه^۸ خود چه بسیار صحنه هایی از زور آزمایی این دو شخصیت که به تصویر نکشیده ایم. آنهم با چه شاخ و برگهای رنگارنگی. در بیشتر این داستانها امیرالمومنین رستم را بر سر دو انگشت بلند میکند و آن پیلتن بینوا را چنان به هوا می اندازد که اغلب تا آسمان هفتم میرود و سپس چرخان و لرزان سکندری می خورد و با سر بسوی زمین میشتابد که دل حضرتش اگر لحظه ای دیگر برحم نیاید سر تهمت هزار تکه شده است. اما چون پروردگار یار ایرانیان است دیگ رحمت حضرت جوشان میشود و درست یک بند انگشت مانده بزمین با همان دو انگشت کمر بند رستم را میگیرد و مثل پر کاهی بر زمینش میگذارد.

بقیه داستان هم روشن است. معمولا رستم از زمین بر می خیزد. گرد و خاکهای لباسش را میتکاند. بردو شانه حضرت بوسه میزند و اسلام میآورد.

رستمی که اسفندیار هم نتوانسته بود او را به فرمان پدرش، گشتاسب، به پذیرش دین بهی راضی کند.^{۱۰}

امروز ۲۵۰۰ سالگی کورش بزرگ را شادان و خندان جشن میگیریم، در تخت جمشید، و فردا شتابان و گریان بدست بوس آقا میرویم، در مشهد.

۵ - سه نفر از پنج نفر امامان سنی مذهب که به اسلام دوام و استحکام بخشیده اند ایرانی هستند. از این قرار^۵
دو تن از نظریه پردازان و پایه گزاران مذاهب چهارگانه اهل تسنن؛ به اضافه امام محمد غزالی که مذهبی بدعت نگذاشت؛ لیکن گفته شده است که پس از رسول اکرم بزرگترین تأثیر را بر اسلام همو گذاشته است:

۱- ابو حنیفه؛ پیشوا و پایه گزار فرقه حنفی، نخستین فرقه سنی از چهار فرقه اهل تسنن متولد ۸۰ هجری قمری؛ پدرش از کابل و خودش از کوفه است.
ب - احمد حنبل؛ پیشوا و پایه گزار فرقه حنبلی، چهارمین فرقه سنی از چهار فرقه اهل تسنن متولد ۱۶۴۰ هجری قمری؛ پدرش از مرو و خودش از بغداد.
پ - امام ابو حامد محمد بن محمد اشعری شافعی طوسی ملقب به زین الدین حجة الاسلام امام غزالی در سال ۴۵۰ هجری قمری در توس بدنیا آمد، سفر بسیار کرد، و کتاب بسیار نوشت و در اواخر عمر به توس باز گشت و در سال ۵۰۵ در همانجا بمرد.

(به نقل از کتاب "اخلاق غزالی" تالیف مدرس گیلانی؛ چاپ اول ۱۳۵۰)
در مجادله معتزله و اشاعره امام غزالی ضربه کاری و نهایی را به هر گونه عقل گرایی وارد کرد و پیروان بی شمارش را از زحمت تعقل و گرفتاری های عقل برای همیشه و راهنید.

۶ - آرامش دوستدار؛ "امتناع تفکر در فرهنگ دینی"، چاپ، پاریس، خرداد ۱۳۸۳. ص. ۱۰۴. بنقل از عبدالحسین زرین کوب؛ "دو قرن سکوت"؛ چاپ ششم تهران، ۲۰۳۵، ص ص ۱۳۷-۱۳۸.

۷ - در سراسر کشورها و مناطقی که در برابر هجوم اعراب تسلیم اسلام شدند - از جنوب اسپانیا و شمال آفریقا تا اندونزی و مرزهای چین - ایران و اسپانیا دو پدیده استثنایی هستند. جز این دو؛ در جهان تازه اسلامی شده - چه مرعوب و چه مفتون - همه زبان مادری و فرهنگ محلی خود را با هم یکجا بدست فراموشی سپردند. مصریان با چنان پیشینه و توانایی فرهنگی ناگهان ذوب و از بین دندان عرب و مسلمان شدند. اما ایران زبان عرب را نپذیرفت و از اسلام هم برای خود باور ویژه ای آفرید. و این - به گمان من - سر آغاز "دو پارگی ذهنی" ما ایرانیان بود.

۸ - برای نمونه نگاه کنید به:
سید ابوالقاسم انجوی شیرازی "مردم و شاهنامه" و "فردوسی و شاهنامه" از انتشارات رادیو تلویزیون ملی ایران، مرکز فرهنگ مردم و جشن هنر توس...

۹ - "مردم و شاهنامه" چاپ اول ۱۳۵۴. ص ص ۱۰۸-۱۰۹.
توضیح: از صفحه ۱ تا ۱۷۶ این کتاب اختصاص دارد به داستان های رستم که بر سر زبان مردم کوچه و بازار میگردد.

۱۰ - ابتدای داستان رستم و اسفندیار؛ هنگامی که رستم از اسفندیار میشود که او برای دستگیریش آمده با درشتی میگوید:
"که گفتت برو دست رستم ببند؟ نیندد مرا دست چرخ بلند"

روشن نگری و موضع گیری فردوسی در "مقابله فرهنگ ایران با فرهنگ اسلامی"

بهنگام نوروز یادگارها و ارمغان های سمبولیک ایران باستان را و ارمغان آمده از صحرای عربستان را که یادآور شکست ماست در کنار هم میگذاریم و از کرده خود هم بیش از هزار سال است، دست افشان و پای کوبان دلشادیم که بین این هویت دو پاره وصله زده ایم و عورت دوپارگی را پوشانده ایم. راحت و آسوده.
نه مسئولیتی نه فکر چاره ای و نه غم فردایی که اگر این دوگانگی در حال انفجار از هم گسست آن وقت چه؟

باری سخن ما بر سر فردوسی است او تنی از چند انگشت شمار متفکرینی است که لحظه ای دچار تردید و وسوسه و دوپارگی و دوگانگی نشد. بیش از هزاران سالست که آزموده را میآزماییم. از همان دوران جمشید شاه که بدست ضحاک دو نیمه شد تا به امروز سعی میکنیم دو چیز متضاد چسب ناپذیر را جوری سرهم بندی کنیم که شاید چیزی به درد بخور شود. ولی نه توانسته ایم و نه دانسته ایم که نمیتوانیم. حال آنکه هزار سال پیش فردوسی دانست و گفت که ترکیب گوهر خرد با ایمان خاکی فرو افتاده از آسمان کوششی است ناشدنی و بیهوده^{۱۱}.

او در سرودن تاریخ ایران به پایان ساسانیان که رسید لب از سخن فرو بست. دنباله رنج آور آن تاریخ را دیگر نوشت و آنرا به دیگران وا گذاشت. اما آنچه را در زمان خویش میدید در فرا افکنی به آینده نیز دید و نوشت.
نمونه اش نامه رستم فرخزاد به برادر خود^{۱۲}.

..... حال آنکه ایرانیان و ایرانی زادگان مورخ بنام در تواریخ خود در زمینه ایران باستان آنچه هجو و ناشایست و درست و نادرست بود در باره نیاکان خویش بهم بافتند و تاریخ را تا عصر خود به نحو کامل باز گفتند.
آنها اسطوره ها و داستانهای پهلوانی را که سرمایه ملی شان بود دروغهای بزرگ و افسانه نامیدند همانی که فردوسی میگفت:
تو این را دروغ و فسانه مدان
از او هر چه اندر خورد با خرد
دگر بر ره رمز معنی برد
به یک سان روشن زمانه مدان

معروفترین هاشان که همزمان فردوسی اند: مسعودی صاحب دو کتاب تاریخ، "مروج الذهب و معادن الجوهر" و "و التنبیه و الاشراف" و دیگری محمد بن جریر طبری صاحب "تاریخ الرسل و الملوك" که در نزد ما بنام "تاریخ طبری" معروف است. و دیگری احمد بن ابی یعقوب صاحب کتاب های متعدد تاریخی.
همچنان که از نام این کتابها پیداست سراسر نوشته هاشان هم عربی است. گفته شده در آن عصر و روزگار چاره ای جز نوشتن بزبان عربی نبوده زیرا زبان رسمی، علمی، ادبی و دیوانی عربی می بوده است. اگر چنین باشد باید پرسید پس بیهقی، ابوریحان بیرونی، ابن سینا، ابو سعید ابی الخیر و بسیاری دیگر از فارسی نویسان این دوره مگر به کدام عهد و زمانی تعلق میداشته اند؟

۱۱ - در داستان جمشید میخوانیم که در هفت صد سال دوران پادشاهی اش آنچه لازمه یک جامعه مرفه است همه را برقرار و استوار داشت. و در پایان چون فراغت یافت

۶۴ چنین گفت با سالخورده مهان ...
۶۵ هنر در جهان از من آمد پدید
۶۶ جهان را بخوبی من آراستم
۶۷ خور و خواب و آرامتان از منست.
۶۸ بزرگی و دیهیم و شاهی مراست.
۹ منم گفت با فره ایزدی
چنین توهماتی از سوی کسی صادر میتواند شد که پادشاهی را با پیوند خرد و ایمان آغاز کرده باشد:

هم شهریاری و هم موبدی

آشاهنامه خالقی مطلق دفتر یکم. داستان جمشید ص.ص. ۴۱ - ۴۵
(شماره این ابیات همان شماره های دفتر ست)

پیوند خرد با ایمان امریست محال. شهریاری چیزی نیست جز سیاست مملکتداری. سیاست همزاد خرد است. و خرد لطیفه ایست پویا. چگونه میتوان پویایی خرد را با ایستایی احکام تغییر ناپذیر در آمیخت و معجونی کارآمد بدست آورد؟
بیخود نیست که در داستان سر نوشت جمشید در دو پارگی رقم خورده است.

۱۲ با ابیات و مفاد این نامه همه آشنایم. فردوسی چند صد سال پس از شکست سردار ایرانی، رستم فرخزاد، در نبرد قادسیه؛ آنچه را خود در این سالیان به چشم خویش دیده است بر زبان این سرباز خسته جان میگذارد تا به عنوان پیش بینی های یک سرباز به صورت سندی تاریخی گویای وقایع سیصد سال اخیر باشد نگارش تاریخ عجم و عجمیان را بر نمی تافت.
چنین کاری برایش از کشتن رستم بدست شهاد هم دشوار تر بود. چند بیت از این نامه را میخوانیم: [آشاهنامه ژول موهل، کتاب های جی بی. جلد هفتم، ۱۳۴۵. ص.ص. ۲۲۰ - ۲۲۱]

۱۰۵۱ چو با تخت منبر برابر شود همه نام بوبکر و عمر شود
۱۰۷ نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر ز اختر همه تازیان راست بهر
۱۱۱ برنجد یکی دیگری بر خورد به داد و به بخشش کسی ننگرد
۱۱۴ ز پیمان بگردند و از راستی گرامی شود کمی و کاستی
۱۱۷ رباید همی این از آن از این زفرین ندانند باز آفرین
۱۱۹ بد اندیش گردد پسر بر پدر پدر همچنین بر پسر چاره گر
۱۲۲ ز ایران و ترک و تازیان نژادی پدید آید اندر میان
۱۲۳ نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود سخن ها بکردار بازی بود
۱۲۷... نه جشن و نه رامش، نه کوشش نه کام همه چاره و تنبیل و ساز دام
۱۲۹ زیان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش
۱۳۰۱۰ - نباشد بهار از زمستان پدید نیارند هنگام رامش ننید

روشن نگری و موضع گیری فردوسی در "مقابله فرهنگ ایران با فرهنگ اسلامی"

پاسخ من این است که این را هم باید نشانه ی دیگری از همان مقوله موضعگیری روشنفکران در "مقابله فرهنگ ایران با فرهنگ اسلامی" دانست. چهره ای دیگر از دو پارگی و دامی دیگر.

آری، فردوسی سلطه عرب و پیامدهای آنرا بر نمی تافت. درست است که او وفا به منابع تاریخی مورد اختیارش را پیشه کرده بود اما این مانع از آن نبود که تاریخ را آن گونه بسراید که مقصد غایبش ناگفته بماند. او مورخ نبود. روشنفکری بود راه گشا و خرد گرا. نه دنباله رو بود. و نه عکسی در ابر و ماه و آسمان دیده بود. او قصد دیگری در سر می پروراند.

او همچون بزرگان دیگر آن روزگاران زبان شعر را برای بیان اندیشه هایش مناسبتر میدانست. پس "بیانیه سیاسیش"، شاهنامه، را در همین قالب خیال بر انگیز شعر نه بسطان محمود که به تاریخ ایران و به ایرانیان پیشکش کرد. و چه زمینه ای بهتر از سرودن تاریخ سر گذشت هم میهنانش.

یک هزار و شصت و هفتمین سال (۱۰۶۷) زاد روز فردوسی بر همگان خجسته باد.

ایرج طبیب نیا
اسفند ۱۳۸۷